

تکاپوهای سادات برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده پنجم هجری قمری

محسن رحمتی^۱

چکیده: سادات علوی، در سده‌های نخستین اسلامی، با مهاجرت و استقرار در نغور اسلامی، توانستند حکومت‌هایی تشکیل دهند. ماوراءالنهر نیز، به عنوان یکی از این نغور و مرکز تجمع سادات در سده پنجم هجری قمری، عرصه حضور فعال آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی بود. به رغم قلت داده‌های تاریخی، نشانه‌هایی از تکاپوهای شدید سادات برای تشکیل حکومتی علوی در آن منطقه دیده می‌شود.

این مقاله در صدد است با روش توصیفی-تحلیلی و از طریق به پرسش کشیدن داده‌های موجود، تا حد امکان به این تکاپوهای سادات برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر وضوح بیشتری بخشد. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تحول در اوضاع اجتماعی منطقه در سده پنجم هجری قمری، فرصتی برای سادات علوی پیش آورد تا ضمن ستیزه با قدرت حاکم، برای تشکیل حکومت مستقل علوی دست به کار شوند و نخستین حکومت علوی را- هر چند به صورت موقتی- در آن ناحیه پی‌ریزی کنند.

واژه‌های کلیدی: سادات علوی، ماوراءالنهر، قرق‌ها، قراخانیان، سلجوقیان

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان azarpada@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۷، تاریخ تأیید: ۹۰/۵/۱

***Sādāt's* (Sayyed's) Endeavour to Establish Government in Transoxiana in 5th Century A.H.**

Mohsen Rahmati¹

Abstract: During the early Islamic centuries, immigration and settlement of *Alavi sādāt* in frontier areas of Islamic empire, made enable them to found governments. Transoxiana, as one of these frontier areas and the center of gathering of *sādāt*, too, was the field of dynamic presence of these *sādāt* on political and social changes, in fifth century A.H. In spite of scarcity of historical data, one can realize of traces of activity bustles of *sādāt* to found an *Alavi* government in the region.

By a descriptive- analytic method and by asking about the little existing data, this article seeks to make much clear, if possible, these bustles of *Alavi sādāt* to lay the foundation of government, in Transoxiana. The results show that in this case, *Alavi sādāt*, while conflicting to rule power, took advantage of change of social conditions of that area, in fifth century A.H., began to found independent government, and laid the foundation of the first *Alavi* government- even if temporarily- in that area.

Key words: *Alavi Sādāt*, Transoxiana, Qarluqs, Qarakhanids, Saljuqs

1 Assistant professor of History, Lorestan University

طرح مسئله

سادات عموماً به فرزندان علی^(ع) و گاهی به آل ابی طالب اطلاق می‌شد که در هر دو صورت با نسبت علوی معرفی شده‌اند.^۱

اکثریت (و شاید همه‌ی) سادات علوی، صرف‌نظر از اعتقادشان به مذهب یا فرقه‌ای خاص^۲، خلافت را حق واقعی جدّ خود، علی بن ابی‌طالب^(ع)، می‌دانستند و خلفای اموی و عباسی را غاصب این حق می‌شمردند. لذا در طول سده‌های نخستین هجری قمری، خلفاء، به انحای مختلف در سرکوبی و نابودی‌شان می‌کوشیدند.^۳ حتی برخی از خلفاء، از میان این سادات، جاسوسانی برای خود ترتیب داده بودند تا از طریق آن‌ها فعالیت‌های آشکار و پنهان

۱ برای اطلاع بیشتر تر نک: منیره ناجی السالم (۱۹۷۶م/۱۳۹۶هق)، *تاج الاسلام سمعانی و کتابه‌التحییر*، بغداد: جامعة بغداد، ص ۳۸۴.
 ۲ اگر چه به‌صورت طبیعی به‌نظر می‌رسد که سادات علوی پیرو یکی از فرق شیعه تصور شوند، اما شواهد و قراینی در دست است که نشان می‌دهد در سده‌های پنجم و ششم هق، برخی از سادات علوی پیرو مذاهب دیگری چون حنفی، شافعی و جز آن بوده‌اند. از اوایل سده‌ی دوم هق، انشعاباتی در مذهب تشیع پدید آمد و سادات نیز هر کدام به گروهی یا شعبه‌ای از آن‌ها پیوستند: گروهی از فرقه‌ی زیدیه پیروی می‌کردند (احمد بن علی، ابن عنبه (۱۳۸۰هق)، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، عتی تصحیح محمد حسن آل الطالقانی، نجف: مطبعة الحیدریه، ص ۳۳۰؛ سمعانی (۱۳۷۵ هق / ۱۹۷۵م)، *التحییر فی معجم الکبیر*، تحقیق منیره ناجی السالم، ج ۱، بغداد: مطبعة الارشاد، ص ۲۵۶؛ اسماعیل بن الحسین مروزی (۱۴۰۹هق)، *الفخری فی انساب الطالبین*، تحقیق السید مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی العامه، ص ۵۱)، گروهی نیز پیرو فرقه‌ی امامیه بودند (اسماعیل بن حسین مروزی، همان، ص ۱۸۶). گروهی نیز اسماعیلی شدند. گویا در سده‌های بعد نیز برخی از آن‌ها به پیروی از مذاهب تسنن روی آورده باشند. چنان‌که شیعیان مازندران، سید ابوالفتح عربشاه بن المرتضی العلوی هروی را در سال ۵۵۵ هق به جرم اعتقاد به تسنن (سنی بودن) به قتل رساندند (سمعانی، همان، ج ۱، ص ۴۱۴). اما از بین فرقه‌های سنی مذهب، گروهی از آن‌ها را شافعی مذهب دانسته‌اند که گویا حتی ریاست و پیشوایی این فرقه در برخی مناطق به آن‌ها محول شده بود (شمس‌الدین ابو عبدالله ذهبی (۱۴۰۳هق / ۱۹۸۳م)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنووط و...، ج ۱۹، بیروت: مؤسسة الرساله، صص ۹۱-۹۳؛ سبکی عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی (۱۳۸۳-۱۳۸۸هق)، *طبقات الشافعیة الکبری*، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، ج ۸، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبی و شرکاء، ج ۳، ص ۱۴۸؛ ج ۵، صص ۲۹۶-۲۹۸). گروهی را پیرو حنفیه می‌دانند (عبدالقادر قرشی، همان، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۶۷؛ عبدالغافر بن اسماعیل فارسی (۱۳۶۱)، *المنتخب من السیاق فی التاریخ نیشابور*، اختیار ابراهیم الصریفینی، تحقیق محمدکاظم محمودی، قم: جماعة المدرسین فی حوزه العلمیه، ص ۱۱۶؛ عمادالدین کاتب الاصفهانی (۱۳۷۷)، *خریبة القصر و جریبة العصر (فی ذکر فضلاء اصفهان)*، تقدیم و تحقیق محمد عدنان آل طعمه، تهران: میراث مکتوب، ص ۱۵۱). برخی نیز سید ابوالمعالی جعفر بن حیدر بن محمد الهروی را شیخ صوفیان اشعری مذهب می‌دانند (عبدالغافر فارسی، همان، ص ۲۶۱). اما یکی از این سادات، موسوم به سید ابوالبرکات عمر بن ابراهیم زیدی، به‌صراحت می‌گفت: «من زیدی نسب و زیدی مذهب اما بر مذهب سلطان (یعنی ابوحنیفه) فتوا می‌دهم» (ابو سعد عبدالکریم بن محمد سمعانی (۱۴۰۹هق)، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ج ۳، بیروت: دارالجنان، ص ۸۸). این سخن آشکارا نشان می‌دهد که آن‌ها از لحاظ فقه و احکام فقهی حنفی یا شافعی، و از لحاظ اعتقادی به یکی از فرق چندگانه‌ی شیعه متعلق بوده‌اند. لذا، صرف‌نظر از اعتقاد سادات به فرقه‌ای خاص، اکثریت (اگر نگوئیم همه‌ی) آن‌ها خلافت را حق واقعی جدّ خود، علی بن ابی‌طالب^(ع)، می‌دانستند و خلفای اموی و عباسی را غاصب این حق می‌شمردند، و برای احقاق حقوق حقّه‌ی خود دست به کار شدند و مبارزه با شمشیر و یا زبان و قلم راه هر کدام بر حسب صواب دید خود، سرلوحه قرار دادند.

۳ نک: علی بن حسین، ابوالفرج اصفهانی (۱۴۲۸)، *مقاتل الطالبین*، تحقیق السید احمد صقر، نجف: مؤسسة العطار لثقافیه، صفحات متعدد از جمله صص ۲۰۷-۲۱۰، ۲۶۳-۲۶۸.

سادات را رصد نمایند.^۱ سادات علوی نیز برای ایمنی از این تعقیب و آزار، به مناطق دور دست مهاجرت می‌کردند.^۲ این مهاجرت و استقرار در نواحی دور دست، با تشکیل حکومت‌های علوی از طریق جذب و جلب برخی افراد نومسلمان همراه بود و در نتیجه به پی‌ریزی برخی حکومت‌های علوی منتهی شد.

ماوراء النهر، نیز از لحاظ موقعیت جغرافیایی خاص آن، از آغاز سده‌ی دوم هجری قمری مورد توجه سادات علوی واقع شد. برخورد ملاطفت‌آمیز مردم و حاکمان آن ناحیه (به‌ویژه آل سامان) با سادات، نیز مزید بر علت گشت و در نتیجه آن منطقه و سرزمین‌های مجاورش، به شکل یکی از مراکز تجمع سادات درآمد.^۳

با غلبه‌ی قراخانیان بر ماوراء النهر، در اواخر سده‌ی چهارم، این منطقه با ترکستان یعنی بیابان‌های شمال و شرق سیحون، وحدت یافت، سرنوشت آن‌ها با یکدیگر پیوند خورد و پیوستگی سیاسی آن منطقه با خراسان و خوارزم قطع شد.^۴ به‌همین دلیل و همچنین به‌علت فقدان متن تاریخی در باب تاریخ ماوراء النهر، حوادث آن سامان در سده‌های پنجم و ششم، (به‌رغم تأثیر سرنوشت‌سازی که بر آینده‌ی ایران و آسیا داشت)، در کمال تیرگی و ابهام است، و لذا، شناخت دقیق ماهیت تحولات اجتماعی ماوراء النهر در این دو سده امری دشوار می‌نماید. به هر حال، از لابه‌لای اطلاعات پراکنده‌ی منابع، نشانه‌هایی از تأثیر سادات، به عنوان یکی از اقشار مؤثر اجتماعی، در تحولات سیاسی و اجتماعی ماوراء النهر، و تکاپوی شدید آن‌ها برای تشکیل حکومتی علوی در ماوراء النهر، دیده می‌شود.^۵ مقصود این مقاله گردآوری و معرفی اطلاعات پراکنده در این متون، به‌منظور ردیابی این تکاپوی سادات برای تشکیل حکومت در

۱ محمد بن عمر فخرزازی (۱۴۰۹ ه.ق)، *الشجرة المباركة*، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامه، ص ۶۷.

۲ برای نمونه نک: محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی (۱۳۸۹)، *تاریخنامه‌ی طبری*، تصحیح محمد روشن، ۵ ج، تهران: سروش، ج ۴، ص ۱۱۵۲-۱۱۵۳، ۱۱۸۶-۱۱۸۷؛ احمد بن ابی واضح یعقوبی (۱۴۱۹)، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۲۸۳-۲۸۶؛ ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۵۵۰-۵۵۷؛ عبدالحی بن ضحاک گردیزی (۱۳۶۳)، *زین الاخبار مشهور به تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ص ۱۷۶.

۳ بهاء‌الدین محمد بن حسن ابن اسفندیار (تاریخ مقدمه: ۱۳۲۰ خ)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، ج ۲، تهران: چاپخانه‌ی مجلس، ج ۱، ص ۱۹۴.

۴ برای شرح واقعه، رک: گردیزی، همان، صص ۳۶۸-۳۷۸؛ ناصح بن ظفر جرفادقانی (۱۳۵۴)، ترجمه‌ی تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۱۶۹-۱۹۳؛ و یک جمع‌بندی مختصر و مفید از واقعه در: ریچارد نیلسون فرای (۱۳۶۵)، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه‌ی محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۱۹۸-۲۰۷.

۵ برای آگاهی از وضعیت منابع تاریخی این منطقه در این دوره، نک: و. و. بارتولد (۱۳۵۲)، *ترکستان نامه*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۳۵-۷۴.

آن سامان است که بر محوریت ارائه‌ی پاسخ روشن به این دو پرسش شکل گرفته است: تکاپوی سادات علوی برای تشکیل حکومت در ماوراءالنهر در سده‌ی پنجم هجری قمری چگونه بوده؟ این تکاپو، چه بی‌آمدها و نتایجی در برداشت؟ عنوان مقاله، حاوی دو محور اساسی است: یکی تاریخ ماوراءالنهر در سده‌ی پنجم، و دیگر جایگاه و موقعیت اجتماعی سادات علوی و تکاپوی سیاسی آن‌ها به عنوان یک قشر اجتماعی در این بستر تاریخی.

با توجه به فقر منابع و کمبود اطلاعات، این دو محور، تا کنون مورد توجه شایسته محققان و پژوهش‌گران قرار نگرفته است. به‌گونه‌ای که محور نخست، یعنی تاریخ ماوراءالنهر در سده‌ی پنجم هجری قمری، فقط در *ترکستان‌نامه‌ی بارتولد*^۱ مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته،^۲ و محور دوم، یعنی جایگاه اجتماعی سادات و تکاپوی سیاسی آن‌ها در ماوراءالنهر برای تشکیل حکومت نیز، بسیار مهجورتر از محور نخست است، و جلال‌الدین همایی در تشریح احوال مختاری غزنوی و سادات ممدوح وی، اشاراتی بسیار مختصر و کلی درباره‌ی موقعیت اجتماعی سادات نموده است.^۳

بدین ترتیب، مقاله‌ی حاضر را می‌توان نخستین پژوهش مستقل و تحلیلی درباره‌ی این موضوع به‌شمار آورد که با هدف تبیین و تحلیل موقعیت سیاسی- اجتماعی سادات در جامعه‌ی ماوراءالنهر و تکاپوهای سیاسی آن‌ها برای تشکیل حکومت در این منطقه، سامان یافته است.

بستر تاریخی

ماوراءالنهر، که همه‌ی شهرها و نواحی کرانه‌ی رود جیحون تا نواحی دو طرف رود سیحون

۱ همان، صص ۵۲۰-۶۴۵.

۲ دیگر محققان، همچون فرای، باسورث و قفس اوغلی نیز که به تناسب موضوع مطالعاتی خود، اندک توجهی به تاریخ ماوراءالنهر در این زمان داشته یا در باب آن مطالبی نگاشته‌اند، همه‌ی اطلاعات و مطالب خود را بر گفته‌ها و یافته‌های تحقیقاتی وی مبتنی ساخته‌اند (نک: فرای، همان، صص ۲۱۹-۲۶۹؛ ادموند کلیفورد باسورث (۱۳۷۱)، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان (تاریخ ایران کمبریج)*، گردآوری جی.آ. بویل، ترجمه‌ی حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیرکبیر، صص ۵۵-۱۰۸؛ محمد ابراهیم قفس اوغلی (۱۳۶۷)، *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه‌ی داود اصفهانیان، تهران: گستره، صص ۳۳-۵۴). اما از زمان نگارش کتاب بارتولد بیش از یک سده می‌گذرد و ضرورت بازنگری در آن و تحقیق در تاریخ این دوره به شدت احساس می‌شود. بارتولد نیز که تنها محقق تاریخ ماوراءالنهر در سده‌ی پنجم است، به تقلید از منابع کهن و مورخان متقدم، در لابه‌لای دیگر روایات و حواشی، اشارات مختصری به سادات علوی داشته، ولی نوع نگاه و تحلیل وی از این قضایا به شدت غیر واقعی و نامطمئن است؛ چنان‌که در شرح ماجرای غلبه‌ی ملک‌شاه سلجوقی بر سمرقند در ۴۸۲هـ.ق، ضمن نقل روایات مورخان متقدم در باب حضور علویان در میان مدافعان شهر سمرقند، به خطا و بدون ارائه‌ی هیچ‌گونه دلیل و مدرکی، آن‌ها را نماینده‌ی فقهاء می‌داند (بارتولد، همان، صص ۶۶۲).

۳ جلال‌الدین همایی (۱۳۶۱)، *مختاری‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۳۱۱.

را شامل می‌شد،^۱ از نظر سیاسی تا سده‌ی پنجم، همواره، جزئی از خراسان بزرگ بوده است؛^۲ اما بعد از غلبه‌ی قراخانیان بر بخش اعظم این ناحیه، وحدت سیاسی آن با خراسان از بین رفت. قراخانیان، نخستین خاندان حکومت‌گر ایلپاتی ترک بودند که در اوایل سده‌ی پنجم هجری قمری بخش اعظم ماوراءالنهر را زیر سلطه گرفتند.^۳ پیشروی آن‌ها به سوی غرب، یعنی خراسان، با مقاومت شدید محمود غزنوی، متوقف شد و حتی بخش‌هایی از ماوراءالنهر را نیز از دست دادند.^۴

حکومت قراخانیان، به سبب ماهیت ایلپاتی‌اش، دولت یک‌پارچه‌ای نبود، بلکه اتحادیه‌ای سست از قبایل مختلف به‌شمار می‌آمد که هر یک از اعضای آن، صاحب تیول‌هایی بودند؛ از این‌رو، دیری نپایید که اعضای این خاندان به تنش‌های درونی گرفتار شد و در نهایت پس از سه دهه زد و خورد، قلمرو موروثی خود را به دو بخش شرقی (به مرکزیت کاشغر یا بلاساغون) و غربی (با مرکزیت سمرقند) تقسیم نمودند؛ چنان‌که رود سیحون و منطقه‌ی خجند مرز میان طرفین تعیین شد.^۵

منازعات درونی قراخانیان و رقابت آن‌ها با غزنویان، به ترکمانان سلجوقی فرصت داد تا با برخورداری از حمایت قراخانیان، ضمن دخالت در امور سیاسی ماوراءالنهر، در سال ۴۲۵ هـ.ق نیز به خراسان مهاجرت کنند و با چند بار شکست سلطان مسعود (حک: ۴۲۱-۴۳۲ هـ.ق)، غزنویان را به سوی غزنین و هندوستان عقب برانند و خود وارث ملک و قلمرو آن‌ها شوند.^۶ بدین ترتیب، سلجوقیان به پی‌گیری دعاوی ارضی غزنویان نسبت به ماوراءالنهر دست زدند و با قراخانیان به منازعه پرداختند. در ادامه‌ی همین روند، آن‌ها، به‌رغم مخالفت‌های قابل توجه قراخانیان، توانستند در فاصله‌ی سال‌های ۴۶۵ تا ۴۸۵ هـ.ق سلطه‌ی خود را بر هر دو بخش قلمرو قراخانی بگسترند؛ اما با ابقای هر دو شعبه‌ی خاندان قراخانی، تغییر نمایانی در نظام

۱ برای آگاهی از حدود ماوراءالنهر، نک: *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ص ۱۰۴-۱۲۳؛ شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت حموی (۱۴۰۹ هـ.ق)، *معجم‌البلدان*، تصحیح ووستنفلد، ج ۵، بیروت: دارصادر، صص ۴۵-۴۷.

۲ نک: *حدودالعالم* (۱۳۶۲)، ص ۱۰۶؛ فرای، همان، صص ۱۲۳-۱۲۸.

۳ برای اطلاع بیشتر درباره‌ی قراخانیان و حدود قلمرو آن‌ها، نک:

O. Peritsak (1965-1988), "kara hanlilar", *Islam Ansiklopedisi*, Gilt6, s71- 251.

۴ ناصح بن ظفر جرفادقانی، همان، صص ۲۴۹-۲۵۰، ۲۸۱؛ گردیزی، همان، صص ۳۸۶-۴۰۴؛ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، تهران: نشر علم، صص ۷۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۲۶۶، ۳۵۹، ۳۷۵.

۵ نک: ابن اثیر، همان، ج ۹، صص ۲۹۸-۳۰۱؛ باسورث، همان، صص ۱۹-۲۰؛ و

O.Peritsak, Op. Cit., s258.

۶ برای شرح ماقع، نک: ابوالفضل بیهقی، همان، صص ۷۰۶-۸۶۵؛ باسورث، همان، صص ۲۵-۳۰.

سیاسی آن منطقه ایجاد نکردند.^۱ اگر چه از سوی قراخانیان مخالفت‌هایی نسبت به تداوم سلطه‌ی سلجوقیان ابراز گردید، اما نتوانست مانع از ادامه‌ی سلطه‌ی سلجوقیان بر ماوراءالنهر گردد. ضعف حاکمیت خاندان قراخانی و ناتوانی آن‌ها در اداره‌ی امور، و تشتت سیاسی قلمرو سلجوقیان بعد از مرگ ملک‌شاه در سال ۴۸۵هـ.ق، وضعیت آشفته‌ای ایجاد کرد که می‌توانست هر داعیه‌دار یا مدعی قدرتمندی را به هوس اندازد تا برای تصاحب قدرت وارد عمل شود.

جایگاه اجتماعی سادات علوی در قلمرو قراخانیان

با گسترش مهاجرت سادات علوی به ماوراءالنهر، تعداد آن‌ها نیز به سرعت افزایش یافت. از اواخر سده‌ی سوم هجری قمری به بعد، موضع سرکوب‌گرانه‌ی خلفا علیه سادات علوی نیز، تحت تأثیر عواملی که این مقاله جای پرداختن به آن نیست، به تدریج تعدیل شد و جای خود را به یک نوع رفق، تعامل و مدارا داد؛^۲ چنان‌که به تدریج در دولت‌های مسلمان (دست‌کم در مشرق ایران) در کنار سایر دواوین اداری، دیوانی تحت عنوان دیوان السادة به وجود آمد که سرپرستی آن را یکی از سادات به عنوان نقیب برعهده داشت.^۳ سادات از این تعامل وفاق‌آمیز حکومت‌گران کاملاً بهره‌مند شدند و جایگاه سیاسی و اجتماعی‌شان محکم و استوار گردید. دولت‌مردان این نواحی، برای سفارت و مأموریت‌های سیاسی بین دولت‌ها، که نیاز به افراد محترم و معتمد داشت، از سادات علوی استفاده می‌کردند.^۴ همچنین، آن‌ها با ازدواج‌های سیاسی قصد جلب سادات و هواداران‌شان را به سوی خود داشتند.^۵ در سایه‌ی چنین وضعیتی، سادات موقعیت اجتماعی مستحکمی یافتند و به‌عنوان یک قشر محترم اجتماعی شناخته شدند که در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی و اداری نقش شایان توجه داشتند و به‌عنوان افراد محتشم، وجیه و محترم، جزو بزرگان و معاریف عصر به حساب می‌آمدند.^۶

۱ نک: ظهیرالدین نیشابوری (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله‌ی خاور، ص ۳۱؛ صدرالدین ابوالفوارس حسینی (۱۹۳۳)، *اخیرالدولة السلجوقیه*، تصحیح محمد شفیق، لاهور، صص ۶۰-۶۱، ۶۵-۶۶، ۷۲-۷۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، صص ۱۷۱-۱۷۵.
 ۲ برای اطلاع بیشتر در این باره، نک: ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۱۳۱۷)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی، صص ۵۷، ۹۸، ۴۳۹-۴۴۱؛ هم او (۱۳۷۱)، *لباب‌الانساب*، تحقیق مهدی الرجایی، ج ۲، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی النجفی المرعشی، صص ۴۹۵، ۵۱۵؛ اسماعیل بن حسین مروزی، همان، ص ۸۰؛ ابن عنبه، همان، ص ۳۴۷.
 ۳ اسماعیل مروزی، همان، ص ۸۶؛ ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۲، ص ۵۱۵.
 ۴ ناصح بن ظفر جرفادقانی، همان، ص ۱۷۰.
 ۵ ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۲، ص ۶۱۳؛ اسماعیل بن حسین مروزی، همان، ص ۱۷۸.
 ۶ سمعانی، همان، ج ۱، صص ۲۴۹، ۲۵۲؛ جلال‌الدین همایی، همان، ص ۳۱۱؛ اسماعیل مروزی، همان، ص ۶۲.

این سادات برای تأمین هزینه‌های زندگی خود، در همهی اقشار و اصناف اجتماعی و اقتصادی داخل شدند. برخی همچنان به کشاورزی پرداختند و به عنوان دهقان، املاک زیادی به دست آوردند.^۱ برخی نیز به تجارت مشغول شدند و در این زمینه شهرت بسیار یافتند.^۲ عده‌ی دیگری از آن‌ها هم به پیشه‌وری و صنعت‌گری مشغول بودند.^۳ ظاهراً سادات، در صورت تمکن مالی، دو مشغله‌ی مهم غیر از حرفه‌ی خود داشتند: یکی، اشتغال به تعلیم و انتشار علوم دینی و حدیث بود،^۴ که آن‌ها را با طبقه‌ی دین‌یار پیوند می‌زد. در این مسیر، برخی از آن‌ها، تا جایی پیش رفتند که حتی به عنوان پیشوایانی مورد قبول، در جامعه‌ی سنی مذهب آن سامان شناخته شدند.^۵

شرکت در غزا و مبارزه با کفار نیز، دومین مشغله‌ی سادات به‌شمار می‌رفت که آن‌ها را با سپاهیان و نظامیان پیوند می‌داد. در این مسیر نیز با کسب عناوینی چون امیر، سرهنگ، صاحب الجیش، سپه‌سالار، و قاضیان لشکر، به عالی‌ترین مقامات نظامی می‌رسیدند و مسئولیت هدایت و سرپرستی لشکر را برعهده داشتند.^۶

در زمان حاکمیت قراخانیان، ایلات و عشایر قرلق، که شالوده‌ی اصلی سپاه قراخانیان را تشکیل می‌دادند،^۷ علاوه بر حفظ نظم و دوام حکومت، به‌منظور گسترش اسلام و دفاع از مرزها و مبارزه با کفار، مراقبت از ثغور را نیز، برعهده داشتند.^۸ سادات علوی که از قبل در

۱ برای اطلاع بیشتر، رک: ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۲، ص ۵۸۴.

۲ اسماعیل مروزی، همان، ص ۱۳۵.

۳ ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۲، ص ۶۳۹؛ سمعانی (۱۴۰۹ هـ.ق)، ج ۲، ص ۱۴۶؛ اسماعیل مروزی، همان، ص ۱۶۹.

۴ ابو حفص عمر بن احمد نسفی (۱۳۷۸)، *الفتوح فی معرفة علماء سمرقند*، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب، ص ۱۸۱؛ سمعانی (۱۳۷۵ هـ.ق / ۱۹۷۵ م)، ج ۱، ص ۲۵۲؛ هم‌اورد (۱۴۰۹ هـ.ق)، ج ۲، ص ۱۴۶؛ ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۲، ص ۵۸۴.

۵ برای اطلاع بیشتر دربارۀ وی، نک: ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۱، ص ۴۲۴؛ اسماعیل مروزی (۱۴۰۹ هـ.ق)، ص ۱۰۳؛ صفی‌الدین واعظ بلخی (۱۳۵۰)، *فضایل بلخ*، ترجمه‌ی محمد بن محمد بن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۵۷، ۳۵۰؛ عبدالقادر قرشی (۱۳۹۸ هـ.ق)، *جواهر المصنیه فی طبقات الحنفیه*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلوی، ج ۳، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبی، ص ۴۰۹؛ ابوالمحاسن محمد بن عبدالحی لکنوی هندی (۱۳۹۳ هـ.ق)، *الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه*، عتی بتصحیح و تعلیق محمدبدرالدین ابوفراس النعسانی، کراچی: کارخانۀ تجارت کتب، مطبوعه‌ی مشهور پرتیس، صص ۲۰۰، ۲۲۰.

۶ عبدالغافر فارسی (۱۳۶۱)، ص ۶۷؛ سمعانی (۱۳۷۵ هـ.ق / ۱۹۷۵ م)، ج ۱، ص ۶۱۴؛ فخررازی، همان، صص ۳۸، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۵۵؛ اسماعیل مروزی، همان، ص ۲۸، ۶۵؛ ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۱، ص ۴۲۴، ج ۲، ص ۶۹۲؛ ابن غنیه، همان، ص ۴۰.

۷ عزالدین علی ابن اثیر (۱۳۸۶ هـ.ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر، ج ۱۰، ص ۱۷۳، ج ۱۱، ص ۸۲؛ حسن بن اسحق نظام الملک (۱۳۴۰)، *سیرالملوک*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۲.

۸ در اوایل دوره‌ی سامانی نیروی نظامی جداگانه و دائمی وجود نداشت و تنها در زمان ضرورت، دهقانان که حکمرانان محلی بودند، با دادن نیروی نظامی به امیر سامانی، او را در مشکلات یاری می‌دادند. اما در طول دوره‌ی سامانی، به دلایلی که این نوشتار جای بررسی آن نیست، به تضعیف دهقانان و تشکیل و تقویت سپاهی منظم و یکپارچه از غلامان وابسته به خود پرداختند. در کنار این دو، غازیانی نیز بودند که از اکناف قلمرو اسلامی به انگیزه‌ی کسب ثواب و جهاد در راه خدا با بیابان‌گردان کافر، به ماوراءالنهر آمده بودند. برای اطلاع بیشتر، نک: فرای، همان، صص ۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۴-۱۷۶، ۲۰۹، ۲۱۶.

نواحی شرقی قلمرو سامانی و فرغانه که مرکز قدرت قراخانیان بود، در مجاورت این ایلات و عشایر مستقر شده بودند، با آن‌ها پیوندهای محکمی برقرار نمودند. شواهد و قراین گویای آن است که در این زمان، که بخشی از سادات با آن دسته از این ایلات که به‌منظور حفظ مرزهای شرقی عالم اسلام به مبارزه (غزا) با ایلات غیر مسلمان شمال و شرق (یعنی قپچاق‌ها، ایغورها، ییاقوها و باسمیل‌ها) پرداختند،^۱ همراه شده، با آن‌ها به مرزهای شرقی رفتند^۲ و در برخی موارد فرمان‌دهی آن‌ها را به عهده داشتند.^۳ محمد عوفی^۴ نیز خبر می‌دهد که برخی از علویان در سده‌ی ششم در ماوراءالنهر به راه‌زنی و عیاری مشغول بودند. به‌نظر می‌رسد این‌ها، برخی از همان علویانی باشند که پس از ترک امر نظامی‌گری بی‌کار شده بودند. به‌هرحال، شواهد حاکی از نفوذ سادات در هرم قدرت در ماوراءالنهر است؛ چنان‌که آن‌ها، علاوه بر داشتن گورستان اختصاصی معروف به مشهد السادات،^۵ حتی اجازه داشتند تا اموات خود را در گورستان خاندان حاکم و در کنار حکمرانان قراخانی، دفن کنند.^۶ در نظر مردم و علمای اهل تسنن نیز، احترام این سادات واجب و مرعی بود.^۷ همین امر به آن‌ها امکان می‌داد تا در مسائل سیاسی و اجتماعی نقش فعالی ایفاء کنند.

سادات و ستیزه بر سر قدرت

چنان‌که گفته شد، در طول سده‌ی پنجم، بخش قابل توجهی از سادات، از طریق ارتباط با سپاهیان، در هرم قدرت جایگاه محکمی یافته بودند. اما از اواسط این سده، عده‌ای از سپاهیان (یا همان ایلات قرائق) از موضع مدارا و همکاری با حکام، عدول نمودند و علیه آن‌ها رویکردی ستیزه‌گرایانه در پیش گرفتند.

- ۱ محمود کاشغری (۱۳۳۳-۱۳۳۵هـ.ق) *دیوان اللغات التترک*، تصحیح معلم رفعت، استانبول: مطبعة عامره، ج ۱، ص ۳۷۷، ج ۲، ص ۲۵۱، ج ۳، ص ۱۷۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۹، صص ۲۹۷-۲۹۸؛ ناصح بن ظفر جرفادقانی، همان، ص ۳۶۵.
- ۲ اسماعیل مروزی، همان، ص ۶۵؛ سمعانی، همان، ج ۱، ص ۶۱۴.
- ۳ اسماعیل مروزی، همان، ص ۶۵؛ سمعانی، همان، ج ۱، ص ۶۱۴؛ عبدالغافر فارسی، همان، ص ۶۷.
- ۴ سدیدالدین محمد عوفی (۱۳۵۲)، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، تصحیح بانو مصفا (کریمی)، ق ۳، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۱۲.
- ۵ ابو حفص نسفی، همان، ص ۵۶۱.
- ۶ همان، ص ۱۸۱.
- ۷ همان، ص ۳۴۰. به گفته‌ی وی، ابو احمد عبدالله بن علی الکندی، از علمای بزرگ تسنن در سمرقند، پس از یک خشک‌سالی سه ساله، وقتی با اهل سمرقند برای نماز و دعای استسقاء بیرون آمدند، به منبر برآمد و با خود دو تن از سادات را بالای منبر برد و دعا کرد: «بار خدایا! عمر به عباس، عموی پیامبر، از تو باران خواست و باران آمد، و ما به فرزندان پیامبرت از تو باران می‌طلبیم».

متأسفانه، هیچ روایتی در این باره در دست نیست؛ اما به نظر می‌رسد از طریق قیاس این قضیه با موارد مشابه، بتوان به پاسخی مناسب دست یافت.

حکومت الوس جغتای، در سده‌ی نهم هجری قمری، با توجه به شرایط ایلیاتی و تشابه عمیق قلمرو، می‌تواند بیش‌ترین شباهت را با قراخانیان داشته و برای این قیاس مناسب باشد.

به تصریح مورخان، سپاهیان و ایلات تحت فرمان خوانین جغتای، به شدت پای‌بند اصول ایلی بودند و از گرایش این خوانین به غرب و احتمال اسکان در سمرقند و بخارا و دیگر مراکز شهری (که عملاً به معنای جدایی از سنن ایلی بود) بیم داشتند. لذا، با آن دسته از خوانین خود که به اسکان در بخش غربی الوس (یعنی، شهرهای بخارا، سمرقند، نخشب و جز آن) گرایش داشتند، به شدت مخالفت می‌کردند.^۱ در قیاس با این مورد، می‌توان گفت، استقرار قراخانیان در ماوراءالنهر و تلاش آن‌ها برای اعمال حکومت متمرکز، که خود به خود به معنای جدا شدن از سنن ایلیاتی بود، برای بسیاری از سپاهیان (ایلات قرلق) قابل پذیرش نبوده و به همین دلیل به ستیز علیه آن‌ها پرداخته‌اند. ضمن این که سادات علوی، به علت ارتباط تنگاتنگ با قرلوق‌ها، نمی‌توانستند در این ستیزه بی‌طرف بمانند، در عین حال، این تضاد خان و سپاه نیز به آن‌ها فرصتی داد تا همچون دیگر بنی اعمام خود برای تشکیل یک حکومت علوی برپایه‌ی قدرت نظامی این ایلات نومسلمان وارد عمل شوند.

نخستین مراحل این امر به صورت مبارزه‌ی منفی و عدم همکاری با دستگاه حاکم آغاز شد، که آشکارا به معنای نامشروع دانستن حاکمان قراخانی بود. متأسفانه، ایجاز داده‌های تاریخی در این باره، مانع از فهم دقیق علل و زوایای مختلف این اقدامات است؛ اما بر اساس شواهد و قراین، می‌توان علت غایی این مرحله‌ی جدید از مبارزه را تلاش برای تغییر حاکمیت و بی‌ریزی یک حکومت علوی (به احتمال زیاد شیعی مذهب) در آن ناحیه دانست و چنان‌که در ادامه بیاید، اگر چه موقتاً توانستند به این آرزو دست یابند، اما موانع فراوانی اجازه‌ی بقا را از آن‌ها گرفت.

سادات و تلاش برای تغییر قدرت

بر اساس داده‌های موجود، آغاز این مرحله از مبارزه، با شهادت سید ابوالمعالی محمد بن محمد بن زید بغدادی، ملقب به ذی الشرفین المرتضی، مربوط می‌باشد.

۱ محمد حیدر میرزا (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب، صص ۱۲۳، ۱۴۴.

ماهیت ایلیاتی حکومت قراخانی و اشتغال حکمرانان آن خاندان به منازعات خانوادگی، عملاً توده‌ی مردم را به درازدستی و خشونت ایلی دچار نمود. در این بین، سید مزبور به حمایت اجتماعی از مردم تحت ظلم و دست‌گیری از مظلومان پرداخت. او در سمرقند صاحب املاک و ضیاع فراوان بود و ظاهراً مزارع و املاک وی نیز به علت سیادت، از درازدستی ایلات، در امان بود. این سید که هیچ وابستگی‌ای به قدرت حاکم (قراخانیان) نداشت و مشروعیتی نیز برای آن قائل نبود، در دفاع از توده‌ی مردم، هر سال مبالغ گزافی از درآمد این مزارع را به‌عنوان زکات به تهی‌دستان و نیازمندان می‌بخشید.

این امر، درباریان قراخانی را خوش نیامد. لذا، علمای دربار و در رأس آن‌ها قاضی القضاة ماوراءالنهر، ابونصر احمد بن سلیمان الکاسانی، با سعایت از وی نزد حکمران قراخانی، خضر خان بن ابراهیم (حک: ۴۷۲-۴۸۰هـ.ق)، او را در معرض خشم و غضب خاقان مذکور قرار دادند. اما بهانه‌ای برای برخورد خاقان با وی لازم بود: آن‌ها این بهانه را با درخواست ورود خاقان و اطرافیانش به باغ وی به‌دست آوردند زیرا وی با استناد به فسق و فجور خاقان این درخواست را رد کرد. خاقان او را محبوس و با گرسنگی و تشنگی به شهادت رسانید (در سال ۴۸۰هـ.ق).^۱ حال، این پرسش مطرح است که، چرا باید صرف کمک به مساکین که از دستورات مؤکد قرآن مجید است مایه‌ی خشم و رنجش خاطر درباریان خاقان و در رأس آن‌ها قاضی القضاة (که الزاماً از عالمان دینی منطقه بوده) شده باشد؟ مگر آن‌ها که در کنار این حرکت انسان دوستانه، مسئله‌ای دیگری نیز نهفته باشد.

به‌نظر می‌رسد می‌توان پاسخ این پرسش را از ادامه‌ی روایت دریافت. منابع در ادامه‌ی روایت آورده‌اند که سید محمد بغدادی، در زمان حبس، در دیدار با برخی از مریدان و مشتاقان خود، حبس و گرسنگی و تشنگی‌اش را (که به شهادت وی منتهی شد) ادامه‌ی خط سرخ شهادت آباء و اجداد کرام خود معرفی کرد. این سخن در عین حال که گویای شدت اختلاف و عمق مبارزه‌ی وی با دستگاه قراخانی است، مبین پشتوانه‌ی فکری و مذهبی استواری است، که در آن، شهادت در راه نیل به هدف متعالی، پسندیده و مقدس است. از آن‌جا که اعتقاد راسخ به شهادت، یکی از ارکان اعتقادی تشیع بوده، و همچنین با توجه

۱ برای شرح زندگی سید مذکور و نقش خضرخان در قتل او، نک: عبدالغافر فارسی، همان، صص ۶۲-۶۳؛ اسماعیل بن حسین مروزی (۱۴۰۹هـ.ق)، صص ۸۱-۸۲؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی (۱۳۵۷-۱۳۶۰هـ.ق)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۹، حیدرآباد الدکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانیه، صص ۴۰-۴۲؛ عبدالرزاق بن احمد ابن فوطی (۱۳۷۵خ)، مجمع الاداب فی معجم الالقاب، تحقیق محمدالکامل، ج ۵، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامیه، ص ۱۸۸.

به اتحاد همه‌ی بزرگان دربار قراخانی و در رأس آن‌ها قاضی القضاة (که با توجه به شواهد روشن تاریخی و بستر فکری و مذهبی حاکم بر منطقه در آن دوره، قطعاً سنی مذهب بوده‌اند) علیه وی، می‌توان او را شیعی دانست. اما تسامح و تساهل مذهبی خاص ماوراءالنهر، که بیش از هر چیز معلول موقعیت جغرافیایی و تجاری آن‌جا بود، به طور معمول اجازه نمی‌داد به صرف تضاد عقیده، به مجازات افراد بپردازند، مگر این‌که تصور کنیم که فرد صاحب عقیده‌ی مخالف، تلاش داشته است که بر پایه‌ی اعتقاد مذهبی خود، تغییری ایجاد کند.

اندکی پس از این واقعه، خضر خان درگذشت و احمد خاقان (حک: ۴۸۰-۴۸۸ه.ق)، فرزند او، به جای پدر نشست. منابع رجالی، از ترقی مقام قاضی القضاة مذکور و انتصاب او به وزارت در دربار خان جدید، خبر می‌دهند،^۱ و بلافاصله با اشاره‌ای بسیار مختصر، قتل قاضی القضاة مزبور را در آغاز حکومت احمد خان روایت می‌کنند،^۲ و در نتیجه، ذهن محقق با پرسش‌های بی‌پاسخ متعددی روبه‌رو می‌شود که چرا قاضی القضاة بلافاصله بعد از ترفیع مقام و تصدی وزارت احمد خان، به قتل رسید؟ آیا بین قتل این قاضی با شهادت سید محمد بغدادی ارتباطی بود؟ در این صورت، این ارتباط چگونه بوده است؟ در این مدت کوتاه، چه واقعه‌ای اتفاق افتاده است، که قاضی را به جزای شهادت سید مذکور به قتل رسانده‌اند؟ اگر بتوان این سید و قاضی، هر دو را نماینده‌ی یک جریان یا گروه اجتماعی دانست، چه دگرگونی‌ای در وضعیت این جریان‌ها صورت گرفته، که جریان مغلوب، در اندک زمانی غالب شده و حرکت پیشین جریان مخالف را تلافی کرده است؟ و ده‌ها پرسش از این قبیل.

از طرف دیگر، منابع تاریخی، با ذکر خبر ظلم احمد خان به رعیت، از دراز دستی وی به اموال رعایا و مصادره‌ی آن‌ها خبر می‌دهند^۳ و ذهن محقق را با پرسش‌هایی از همان دست روبه‌رو می‌کنند.

همچنین، سمعانی در ترجمه‌ی احوال ابومحمد مسعود بن محمد الخرقانی، آورده است که او، بعد از مرگ پدرش، خطیب خرقان، از توابع سمرقند،^۴ شده بود.^۵ در زمان احمد خان، وقتی قاضی القضاة تصمیم گرفت که مسعود خرقانی را به عنوان قائم مقام خود در منصب قاضی

۱ سمعانی، همان، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲ سمعانی، همان، ج ۵، ص ۱۵؛ عبدالقادر قرشی، همان، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۷۱.

۴ یاقوت حموی، همان، ج ۲، ص ۳۶۰.

۵ سمعانی، (۱۴۰۹ه.ق)، ج ۲، ص ۳۴۸.

القضاتی بگمارد، او نپذیرفت. لذا، قاضی، در مقام آزار و اجبار وی بدین کار برآمد و او که به هیچ وجه راضی نبود، شهر و دیار خود را رها نمود، به کاشغر گریخت و در همان جا درگذشت.^۱ این روایت نیز، پرسش‌های جدیدی در پی می‌آورد که چرا قاضی القضاة به دنبال تعیین قائم مقام برای خود بود؟ و چرا فقط خرقانی را برای این امر انتخاب کرد؟ چرا ابومحمد خرقانی از پذیرش این تکلیف یا درخواست خودداری ورزید؟ چرا، بعد از امتناع خرقانی از پذیرش نیابت قضا، قاضی القضاة تصمیم به آزار وی گرفت؟ و پرسش‌هایی از این قبیل.

از نظر علمای مسلمانی که دغدغه‌ی تقوا داشتند، منصب قضاوت شغلی حساس بود و تا حد امکان از تصدی آن پرهیز می‌کردند. چنان‌که حتی ابوحنیفه‌ی کوفی، پیشوای اعظم حنفیان، به‌رغم اصرار منصور خلیفه‌ی عباسی، از تصدی این منصب خودداری ورزید.^۲ اگر چه ممکن بود برخی از علمای حنفی مذهب نیز به تقلید و تأسی از پیشوای خود، برای حفظ تقوا از همکاری با دستگاه حکومت خودداری کنند، اما از آن‌جا که خرقانی منصب خطابه را از دستگاه قراخانی پذیرفته بود، به‌رغم تفاوت ماهوی میان قضا و خطابه، نمی‌توان امتناع وی را از پذیرش نیابت قضا در این راستا تفسیر کرد و آن را به‌دلیل نامشروع دانستن دستگاه حاکم دانست.

همچنین، بایستی در نظر داشت که در محل زندگی خرقانی، بخشی از سادات علوی حضور داشتند که مدتی بعد (در دهه‌های نخستین سده‌ی ششم هجری قمری)، با اعمال نفوذ در دربار قراخانی، سکان‌دار امور نظامی، سیاسی، اداری و حکومتی در ماوراءالنهر شدند.^۳ بر این اساس، شاید بتوان تصور کرد که بین خرقانی و این دسته از سادات خرقان، پیوند یا روابط حسنه‌ای وجود داشته است.

با این توصیف، معقول است تصور شود که، قاضی مزبور قصد داشته با تعیین وی به نیابت خود، برخی از رفتارهای خویش را توجیه کند و از او سپری برای اعمال خود بسازد؛ بدین معنی که، وقتی قاضی القضاة کاسانی، مخالفت عمومی مردم و خیزش جریان اجتماعی طرفدار سید محمد بغدادی را دیده، تصمیم گرفته با انتصاب قائم‌مقام، ضمن تصدی منصب قاضی القضاتی، منصب وزارت را نیز به‌دست آورد، و از این طریق، از دو طرف (از نظر اداری

۱ همان، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۴۹.

۲ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۵۵۹.

۳ نک: سمعانی، همان، ج ۲، ص ۳۴۸؛ ابوالحسن بیهقی، همان، ج ۱، ص ۴۲۳، ج ۲، ص ۶۲۰؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۶۶۱، ج ۱۱، ص ۸۲؛ قاضی احمد غفاری (تاریخ مقدمه: ۱۳۴۲خ)، تاریخ جهان‌آرا، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ، ص ۱۶۴.

و هم مذهبی) جریان مخالف را نابود کند. در عین حال، با انتصاب فردی وجیه و مرتبط با سادات علوی، همچون خرقانی، به نیابت قضا، ضمن آن که به ظاهر خود را از این امر کنار می کشید، عملاً مخالفان را خلع سلاح می کرد و بهانه‌ی خیزش و شورش را از جریان مخالف می گرفت.

از آن جا که سمعانی از مرگ قاضی با عبارت «استشهد» یاد می کند، با توجه به موارد مشابه و همچنین تعبیر خاص اهل سنت از قتل های همراه با خونریزی به شهادت، به نظر می رسد که بتوان قتل قاضی را نتیجه‌ی یک اقدام نظامی دانست.

به علاوه، منابع تاریخی، ضمن ذکر ظلم احمد خان و اقدام وی برای مصادره‌ی اموال رعیت، با شرح ماجرای فرار ابو طاهر بن علک، پیشوای شافعیان، به بغداد، از ترس مصادره شدن اموالش،^۱ به خوبی نشان داده اند که نوک تیز این برخوردار احمد خان، متوجه قشر اجتماعی‌ای بوده که ابوطاهر بن علک نماینده‌ی آنان محسوب می شده است (یعنی پیشوایان مذهبی اهل سنت).

با توجه به این شواهد، به رغم سکوت منابع، می توان استنباط کرد که این امر (یعنی قتل قاضی القضاة) به کیفر شهادت سید محمد بغدادی صورت گرفته و نتیجه‌ی مستقیم واکنش سادات موجود در سپاه و دیگر اقشار جامعه در قبال شهادت سید مزبور بوده و بایستی در این قضیه به تعقیب و آزار همه‌ی همدستان قاضی نیز پرداخته باشند. احتمال می رود احمد خان نیز در این قضایا جانب سادات را گرفته باشد، زیرا همه‌ی علمای دربار با وی اختلاف پیدا کرده بودند.^۲

با این توصیف، پیداست که در این مرحله منازعه‌ای مذهبی حادث شده و این پرسش به ذهن متبادر می شود که جریان مذهبی مقابل، که علمای اهل سنت و همکاران قاضی را تحت تعقیب قرار داده، کدام جریان بوده است؟ با توجه به ارتباط این قضیه با شهادت سید محمد بغدادی، همان تشیع (یعنی هواداران سید مذکور) معقول ترین پاسخ به نظر می رسد. توجه به این قضیه که مدتی بعد احمد خان به همدلی با الحاد متهم شد،^۳ و این که معمولاً در آن دوره، فرقه‌های مختلف شیعی را ملحد می خواندند،^۴ نیز می تواند مؤید این تصور باشد.

۱ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۷۱.

۲ همان جا.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۲۴۳.

۴ برای اطلاع بیشتر، نک: الکساندرو باسانی (۱۳۷۱)، «دین در دوره‌ی سلجوقی»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه‌ی حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیر کبیر، ص ۲۷۳. «سنیان نیز به نوبه‌ی خود متوجه آن بودند که همه‌ی اشکال شیعه را اسماعیلی قلمداد کنند، که در آن زمان بزرگ ترین خطر عمومی بود. کتاب فضائح الروافض می گوید که رافضی دهلیز ملحدی است».

ابوطاهر بن علک، فقیه شافعی، با فرار از سمرقند و رساندن خود به دربار سلجوقی، اخبار مربوط به این اختلاف را به اطلاع ملک‌شاه و خواجه نظام الملک رسانید.^۱ خواجه، با شنیدن این اخبار، سلطان را واداشت تا در سال ۴۸۲هـ.ق به آن‌جا لشکر بکشد. احمد خان، تصمیم به مقاومت در مقابل وی گرفت و بخش قابل توجهی از این مقاومت به سادات علوی واگذار گردید. مقاومت در ارگ بخارا سریع‌تر در هم شکست و عده‌ای از محافظان آن قلعه به اسارت درآمدند؛ که در بین آن‌ها یکی از سادات علوی دیده می‌شد.^۲ اما در سمرقند مقاومت سرسختانه‌ای ابراز گردید. در این‌جا نیز محافظت از یکی از معروف‌ترین برج‌های سمرقند، معروف به برج عیار، به یکی از سادات علوی بسیار نزدیک به خان (که از قضا پدر همان سیدی بود که در بخارا دست‌گیر شد)، واگذار شده بود. اما ملک‌شاه با تهدید وی به قتل فرزندش، توانست او را به همکاری با خود و سهل‌انگاری در حفظ حصار وادار کند.^۳ او نیز ناچار شد، علی‌رغم میل خود، برج را به دشمن واگذارد، و همین محل، مکانی برای ورود سلجوقیان به درون قلعه و شهر شد. حضور علویان در میان مدافعان حصارهای شهرهای ماوراءالنهر، علاوه بر نمایاندن پیوند عمیق آن‌ها با سپاهیان، اتکای احمد خان را به این سادات (یا به عبارت بهتر، هواداران سید محمد بغدادی) نشان می‌دهد.

تشکیل حکومت علوی

سلجوقیان، پس از غلبه بر ماوراءالنهر، به جای انضمام آن ناحیه به قلمرو مستقیم خود، با حفظ حکومت قراخانی و دست‌نشانده نمودنش، آن منطقه را به عنوان یک منطقه‌ی تابع زیر فرمان گرفتند. بنا براین، شرایط خاصی ایجاد شد که به سادات علوی فرصت داد تا برای تشکیل حکومت، دست به کار شوند. بدین معنی که، با سقوط سمرقند، احمد خان اسیر شد و ملک‌شاه او را به اسپهان برد.^۴ اما مدتی بعد، وی را به حکومت سمرقند بازگردانید.^۵ اگر چه اعمال و رفتار وی، پس از مراجعت بر ما معلوم نیست، اما استنباط می‌شود که در راستای

۱ نک: ابن اثیر، همان، ج ۱۰، صص ۱۷۱ و ۲۰۱؛ ابن جوزی، همان، ج ۹، صص ۵۸-۵۹؛ ابو حفص نسفی، همان، ص ۳۶۴؛ سمعانی، همان، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۷۲.

۳ نک: ابن جوزی، همان، ج ۹، ص ۵۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۷۲.

۴ ابن اثیر، همان‌جا.

۵ همان، ج ۹، ص ۳۰۱.

خواسته‌ی سادات، قدم برداشته است، زیرا در سال ۴۸۸ هجری بخشی دیگر از سپاهیان، عاصی شدند و با فتوای علما، مبنی بر اعلام ارتداد احمد خان و صدور جواز قتل وی، او را با زه کمان خفه کردند و پسر عمویش، مسعود خان، را به جای وی منصوب نمودند.^۱

اندکی بعد، در اوایل ۴۹۰ هجری، برکیارق (حک: ۴۸۷-۴۹۸ هجری) به خراسان رفت و با عزل مسعود تگین، محمود تگین و سلیمان تگین را به حکومت گماشت تا به ترتیب به حکومت برسند.^۲ اما به نظر می‌رسد سادات علوی به همراه سپاهیان، به دربار جبرئیل قدرخان بن عمر خان، از خوانین شرقی قراخانی، شکایت بردند و از وی استمداد طلبیدند، زیرا او نیز با اغتنام فرصت از جدال‌های خانوادگی میان فرزندان ملک‌شاه بر سر سلطنت، به ماوراءالنهر تاخت و ضمن قتل محمود خان، آن‌جا را تصرف نمود. او در هنگام بازگشت، سید اطهر بن محمد (فرزند سید محمد بغدادی مذکور) را به نیابت از خود به حکومت سمرقند و ماوراءالنهر گماشت.^۳ وی نیز با استفاده از فرصت، تلاش نمود که حکومت مستقلی پایه گذاری نماید.^۴ با مرور بر شرایط تاریخی و اجتماعی آن ایام، می‌توان گفت که سه عامل اساسی زمینه را برای بسط قدرت و گسترش دامنه‌ی حکومت وی آماده کرد:

۱. منازعات جانشینی بین شاهزادگان سلجوقی

با مرگ ملک‌شاه در سال ۴۸۵ هجری، میان اعضای خاندان سلجوقی بر سر جانشینی، منازعه در گرفت و تا حدود یک دهه‌ی بعد ادامه یافت. در این زمان، به‌رغم تلاش‌های ناکافی برکیارق، نفوذ آن‌ها در ماوراءالنهر به شدت تضعیف شد و حتی بر افتاد. بدین ترتیب، خلأ قدرتی محسوس به‌وجود آمد که فرصت خوبی برای بسط دامنه‌ی اقتدار سادات علوی به‌شمار می‌رفت.

۲. اختلاف بین سران قرلق با اعضای خاندان غربی قراخانی، و در نتیجه همدلی و همراهی

با سادات علوی

چنان‌که گفته شد، سپاهیان و ایلات قرلق، به علل و عوامل مختلف، با خاندان قراخانی درگیری و تنازع پیدا کردند و در عین حال، پیوند دیرین با سادات علوی، آن‌ها را به عنوان سپاهیان وفادار در خدمت سادات قرار داد.

۱ برای شرح ماجرا، نک: ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۲۴۳؛ ذهبی، همان، ج ۱۹، ص ۱۲۷، ۴۰۰.

۲ عمادالدین کاتب الاصفهانی (۱۳۱۸ هجری)، *زبدة النصره و عصرة الفطره*، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه، ص ۲۳۷؛ صدرالدین حسینی، همان، ص ۸۷.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۱.

۴ عبدالغافر فارسی، همان، ص ۲۳۹.

۳. گرفتاری قدرخان جبریل در مسائل شرقی قلمرو

چنان که گفته شد، جبریل قدرخان، پس از غلبه بر سمرقند و تعیین سید اطهر به نیابت خود، به قلمرویش در بلاساغون بازگشت. اگر چه منابع در خصوص علت این امر چیزی نمی‌گویند، اما در قیاس با موارد مشابه می‌توان تصور کرد که این قضیه با گرفتاری این خان در مسائل شرقی قلمرو خود بی‌ربط نبوده است. متأسفانه، سکوت منابع، فهم چرایی و چگونگی این قضیه را دشوار می‌سازد. اما همان‌گونه که گفته شد، در قیاس با الوس جغتای، شاید بتوان یکی از موانع اصلی عدم حضور قدرخان را در ماوراءالنهر، مخالفت ایلات تحت فرمان در برابر وی دانست. دیگر عامل را نیز باید در ارتباط با حملات اقوام غیر مسلمان ساکن در مرزهای شرقی قلمرو قراخانی به‌شمار آورد.

در هر صورت، این قضایا، ضمن گرفتاری قدرخان، به‌قدر کافی در ماوراءالنهر خلأ قدرت ایجاد نمود و به سید اطهر امکان داد تا به ضرب سکه و قرائت خطبه به نام خود پردازد و تنها حکومت مستقل علوی منطقه را پی‌ریزی کند.^۱

تا کنون از مسکوکات وی چیزی به‌دست نیامده و سکوت منابع مانع از آن است که گستره‌ی نفوذ وی را بدانیم. آیا فقط در سمرقند یا در همه‌ی بخش‌های غربی قراخانی چنین کرده و چند سال این روال ادامه داشته است؟ اما به هر صورت، با توجه به شواهد و قراین، به‌نظر می‌رسد که حکومت وی در طول سال‌های ۴۹۱ هـ.ق و ۴۹۲ هـ.ق، ادامه داشته است. بنابراین، او توانسته آرزوی دیرین سادات را در تشکیل یک حکومت علوی و شیعی در ماوراءالنهر، برآورده سازد.

سرانجام، جبریل قدرخان، بعد از رهایی از مشکلات شرقی، نیروهای خود را گرد آورد و با یورش برق‌آسا به سمرقند، در ۴۹۲ هـ.ق، سید اطهر را دست‌گیر کرد و به دولت مستعجل وی خاتمه داد. او سید اطهر را به شهادت رسانید، بدن وی را قطعه‌قطعه نمود و بر دروازه‌های سمرقند آویخت تا مایه‌ی عبرت دیگران گردد.^۲ باز هم سکوت منابع، مانع از آن است که میزان و چگونگی مقاومت سید اطهر بر ما معلوم شود؛ اما اشاره‌ی مختصر این اثیر، مبنی بر

۱ عبدالغافر فارسی، همان، ص ۲۳۹؛ ابو حفص نسفی، همان، ص ۹۲.

۲ از مورخان تنها ابن اثیر (همان، ج ۹، ص ۳۰۱) اشاره‌ی مبهمی به نقش علویان در این ماجرا کرده است، و او نیز به اشتباه نام پدرش محمدبن محمدبن زید را به جای سید اطهر آورده است، اما کتاب‌های رجال و تراجم اطلاعات روشنی به‌دست می‌دهند. برای شرح حال او، رک: ابو حفص نسفی، همان، ص ۹۲؛ عبدالغافر فارسی، همان، ص ۲۳۹؛ ذهبی، همان، ج ۱۸، ص ۵۲۵.

آن که جبریل قدرخان همراه با سید اطهر، عده‌ی زیادی را به قتل رسانید،^۱ هم گویای حمایت فراوان مردم، سادات و سپاهیان، از سید اطهر است، و هم مبین خشونت قدرخان. این امر (خشونت) نیز می‌تواند گویای مقاومت قابل توجه وی و سپاهیانش باشد.

البته، شرایط به گونه‌ای پیش رفت که این قضیه نتوانست لطمه‌ای به موقعیت مستحکم سادات در ماوراءالنهر وارد سازد و عده‌ی زیادی از آنان، همچنان در میان سپاهیان قراخانی نفوذ خود را حفظ کردند، زیرا جبرئیل قدرخان با گذار از جیحون، به قلمرو مستقیم سلجوقیان تاخت. سلطان سنجر (حک: ۴۹۰-۵۵۲ هـ.ق) در طی جدالی در سال ۴۹۵ هـ.ق در اطراف ترمذ او را به قتل رساند، و به جای وی ارسلان خان محمد بن سلیمان را بر تخت حکومت ماوراءالنهر تعیین کرد.^۲ به هر حال، روشن است که با استقرار دولت ارسلان خان، اوضاع اجتماعی متلاطم ماوراءالنهر رونق و آرامش گرفت. از این زمان به بعد، تا پایان سده‌ی پنجم، از وضعیت سادات علوی منطقه و روابط آن‌ها با متحدان قرلنقی‌شان اطلاعی در دست نیست.

نتیجه

از آن‌جا که سادات علوی، در طول سده‌های نخستین هجری قمری، همیشه از سوی خلفا مورد تعقیب و پی‌گرد قرار داشتند، به مناطق دور دست مهاجرت می‌کردند. آن‌ها با استقرار در این گونه نواحی، و جلب برخی افراد نومسلمان در ثغور اسلامی، به پی‌ریزی برخی حکومت‌های علوی پرداختند.

ماوراءالنهر نیز، به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص، از آغاز سده‌ی دوم هجری قمری، مورد توجه سادات علوی واقع شد. شرایط مناسب منطقه، سبب گردید تا آن قلمرو و سرزمین‌های مجاورش، به عنوان یکی از مراکز تجمع سادات درآید. حضور سادات در ماوراءالنهر و اشتغال آن‌ها به غزا، به‌ویژه در ثغور شرقی عالم اسلام، آن‌ها را با ایلات نامسلمان منطقه در تماس قرار داد و زمانی که این ایلات به اسلام گرویدند، این سادات همچنان به عنوان سرکرده‌ی آنان باقی ماندند و از این طریق، منافع و بافت آن دو در هم تنیده شد.

با تشکیل حکومت قراخانیان توسط این ایلات نومسلمان و غلبه‌ی آن‌ها بر ماوراءالنهر در

۱ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۱.

۲ برای شرح ماقع، نک: عمادالدین کاتب، همان، ص ۲۴۰؛ قفس اوغلی، همان، ص ۳۵؛ ذهبی، همان، ج ۱۹، ص ۴۰۵؛ قاضی احمد غفاری، همان، ص ۱۶۴؛ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۰۱، ج ۱۰، ص ۳۴۷-۳۴۸.

اواخر سده‌ی چهارم، سادات علوی همراه با ایلات قرلق، شالوده‌ی سپاه آن حکومت را تشکیل دادند و از این طریق در هرم قدرت جایگاهی محکم یافتند. تغییر و تحول در اوضاع اجتماعی منطقه در زمان قراخانیان و اختلاف میان سپاهیان قرلق با حکمرانان قراخانی، در سده‌ی پنجم، فرصتی برای سادات علوی پیش آورد، تا ضمن ستیز با قدرت حاکم، برای تشکیل حکومت مستقل علوی دست به کار شوند. پس از یک دهه تلاش بی‌وقفه، سرانجام در دهه‌ی پایانی سده‌ی مذکور، موفق شدند نخستین و تنها حکومت مستقل علوی را در ماوراءالنهر تأسیس کنند. البته، شرایط و موقعیت خاص منطقه، اجازه‌ی دوام و عمر طولانی به این حکومت نداد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶هـ.ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (تاریخ مقدمه: ۱۳۲۰خ)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، ج ۲، تهران: چاپخانه‌ی مجلس.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۳۵۷-۱۳۶۰هـ.ق)، *المنتظم فی التاریخ الملوک و الامم*، حیدرآباد الدکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانیه.
- ابن عنبه، احمد بن علی (۱۳۸۰هـ.ق)، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، عنی بتصحیحه محمد حسن آل الطالقانی، نجف: مطبعة الحیدریه.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۵خ)، *مجمع الاداب فی معجم الاقباب*، تحقیق محمدالکاظم، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامیه.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۴۲۸)، *مقاتل الطالبین*، تحقیق السید احمد صقر، نجف: مؤسسه العطار الثقافیه.
- المروزی، اسماعیل بن الحسین (۱۴۰۹هـ.ق)، *الفخری فی انساب الطالبین*، تحقیق السید مهدی الرجایی، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامه.
- بارتولد. و. (۱۳۵۲)، *ترکستان نامه*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- باسانی، الکساندرو (۱۳۷۱)، «دین در دوره‌ی سلجوقی»، *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان (تاریخ ایران کمبریج)*، گردآوری جی.آ. بویل، ترجمه‌ی حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۱)، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان (تاریخ ایران کمبریج)*، گردآوری جی.آ. بویل، ترجمه‌ی حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، محمد بن محمد بن عبیدالله (۱۳۸۹)، *تاریخنامه‌ی طبری*، تصحیح محمد روشن، ج ۵، تهران: سروش.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۱۷)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی.

- (۱۳۷۱)، لباب الانساب، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبۃ آیه الله العظمی النجفی المرعشی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- جرفادقانی، ناصر بن ظفر (۱۳۵۴)، ترجمه‌ی تاریخ یمنی، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حسینی صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳)، اخبارالدولة السلجوقیه، تصحیح محمد شفیع، لاهور.
- حیدر میرزا، محمد (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- ذهبی، شمس‌الدین ابوعبدالله (۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعبان ارنووط و... بیروت: مؤسسه الرساله.
- سبکی، عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی (۱۳۸۳-۱۳۸۸هـ)، طبقات الشافعیة الكبرى، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، ۸ ج، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبي و شركاء.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکرم بن محمد (۱۴۰۹هـ)، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- (۱۳۷۵هـ/۱۹۷۵م)، التخصیر فی معجم الکبیر، تحقیق منیره ناجی السالم، بغداد: مطبعة الارشاد.
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۵۲)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تصحیح بانو مصفاً (کریمی)، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- غفاری، قاضی احمد (تاریخ مقدمه: ۱۳۴۲خ)، تاریخ جهان آرا، به کوشش حسن نراقی، تهران: حافظ.
- فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل (۱۳۶۱)، المنتخب من السیاق فی التاریخ نیشابور، اختیار ابراهیم الصریفینی، تحقیق محمد کاظم محمودی، قم: جماعه المدرسین فی حوزه العلمیه.
- فخررازی، محمد بن عمر (۱۴۰۹هـ)، الشجرة المبارکة، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبۃ آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامه.
- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۵)، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه‌ی محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قرشی، عبدالقادر (۱۳۹۸هـ)، جواهر المصنیه فی طبقات الحنفیه، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبي.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷)، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه‌ی داود اصفهانیان، تهران: گستره.
- کاتب الاصفهانی، عمادالدین (۱۳۱۸هـ)، زبدة النصره و عصرة الفطره، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه.
- (۱۳۷۷)، خریده القصر و جریده العصر (فی ذکر فضلاء اصفهان)، تقدیم و تحقیق محمد عدنان آل طعمه، تهران: میراث مکتوب.
- کاشغری، محمود بن محمد بن حسین (۱۳۳۳-۱۳۳۵هـ)، دیوان اللغات التترک، تصحیح معلم رفعت، استانبول: مطبعة عامره.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، زین الاخبار مشهور به تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لکنوی هندی، ابوالمحاسن محمد بن عبدالحی (۱۳۹۳هـ)، الفوائد البیهیه فی تراجم الحنفیه، عنی بتصحیحه و تعلیقه محمدبدرالدین ابوفراس النعسانی، کراچی: کارخانہی تجارت کتب، مطبوعه مشهور پرتیس.

- ناجی السالم، منیره (۱۹۷۶م/۱۳۹۶هق)، *تاج الاسلام سمعانی و کتابه التحبیر*، بغداد: جامعه بغداد.
 - نسفی، ابو حفص عمر بن احمد (۱۳۷۸)، *القند فی معرفه علماء سمرقند*، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب.
 - نظام‌الملک، حسن بن اسحق (۱۳۴۰)، *سیرالملوک*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 - نویسنده‌ی گمنام (۱۳۶۲)، *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
 - نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *ساجوقنامه*، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله‌ی خاور.
 - واعظ بلخی، صفی‌الدین (۱۳۵۰)، *فضایل بلخ*، ترجمه‌ی محمد بن محمد بن حسین حسینی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 - همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۱)، *مختاری‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی.
 - یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله (۱۴۰۹هق)، *معجم‌البلدان*، تصحیح فردیناند ووستنفلد، بیروت: دارصادر.
 - یعقوبی، احمد بن ابی واضح (۱۴۱۹)، *تاریخ یعقوبی*، تحقیق خلیل منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- O.Peritsak (1965-1988), "kara hanlilar", *Islam Ansiklopedisi*, Gilt6.

